



# بهبول

پخشیه ۱۲ بهمن ماه  
شماره ۷۸  
۱۳۵۹  
شش تومان

نبودن نفت در منزل امام امت، دلیلش فدا شدن نیست! علتش علی گونه زندگی کردن و فخواستن است

رجوع سوده مقاله



دانشی  
روحانی نه‌ای معدوم

گناه من این بود که فقط  
ساواکی بودم، دیکه نگفته بودم  
که چون زنبورها شاه دارن  
ما هم باید شاه داشته باشیم!!

هر کس به این عکس اعتراض کند طبعاً یا ساواکیست یا وابسته به طاغوت



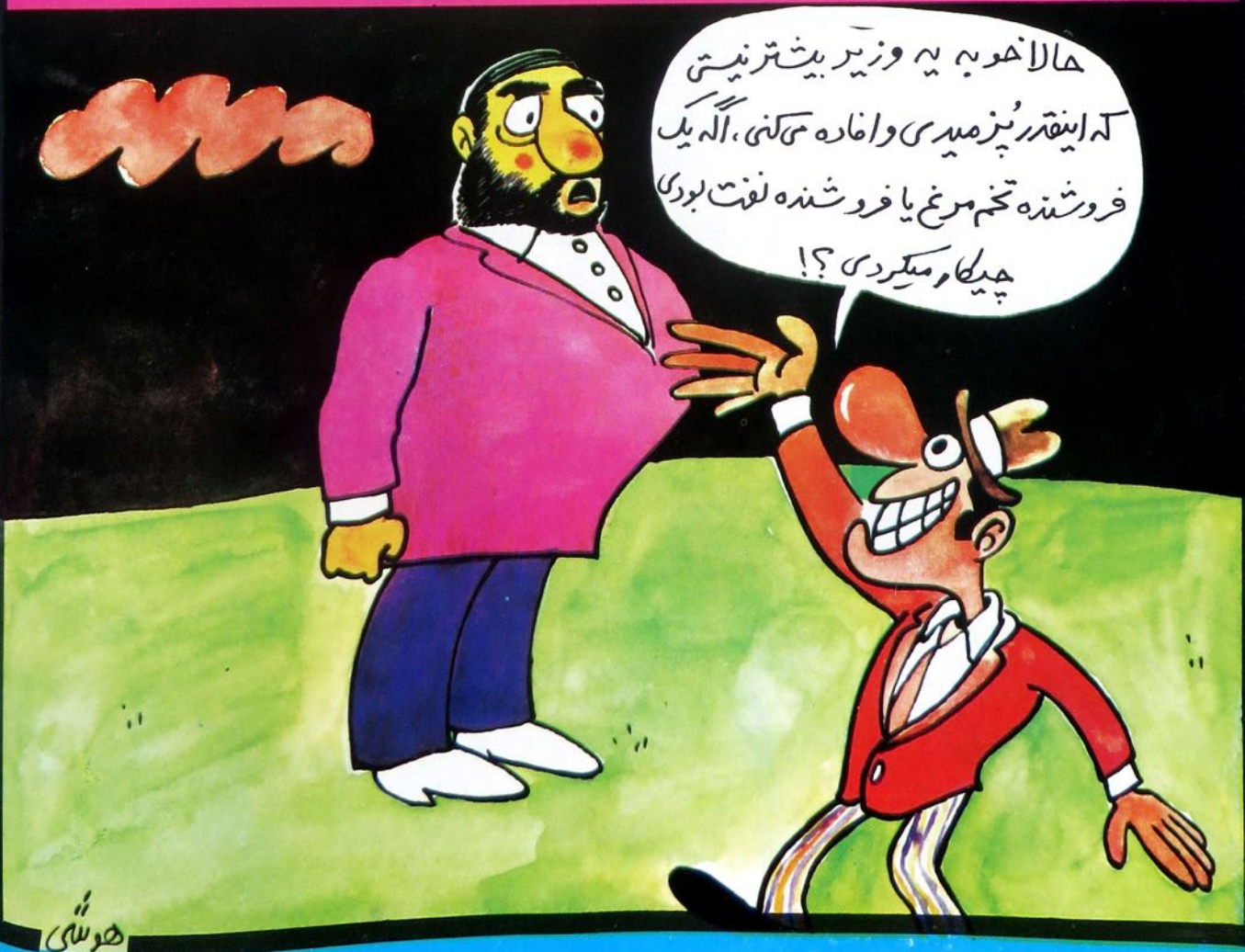
کارتر از کاخ سفید روت و  
جنگ ایران و عراق ۵ ماهه شد



تو که داشتی  
رفتی من این چیه رو  
چه جوری بزرگش  
کنه...!؟

هرشی

حالا خوبه یه وزیر بیشتر نیستی  
که اینقدر پز میدی و افاره می کنی، آله یک  
فروشنده تخم مرغ یا فروشنده نفت بودی  
چیکار میکردی؟!؟



هرشی



# سازمان مجله

"سید احمد سکاکی"

## سازمان مقاله

### بهر از این خواهد شد

وضع دنیا به یقین بهتر از این خواهد شد  
این جهان خالی از این فتنه و کین خواهد شد  
آن ابر قدرت وحشی رود آسوده به خواب  
صحنه‌ها خالی از این موشک و مین خواهد شد  
دیسو جنگ از همه جا دور شود زوزه کنان  
صلح پیدا به بسار و به یمن خواهد شد  
کشت و کشتار به پایان برسد در همه جا  
دشمنی ریشه کن از روی زمین خواهد شد  
میرسد مهر و محبت به همه خرد و کلان  
با صفا زندگی خلق عجب خواهد شد  
اختلاف طبقاتی رود از بین رفیق  
چه فقیر و چه غنی صدر نشین خواهد شد  
زندگی بر همه شیرین زیبا و زسفيد  
خنده پیدا به لب و روی غمین خواهد شد  
غم فراری شود و غصه و اندوه رود  
زندگی بهر همه خلد بر این خواهد شد  
چون شنید این سخنان مادر پیرم گفتا  
تو چه گوئی که چنانست و چنین خواهد شد  
حال تو نیست مساعد پسرم بی تردید  
گفته‌هایت زتب اینگونه یقین خواهد شد  
گر که دکتر بروی شیوه درمان جوئی  
حال تو هم بیقین بهتر از این خواهد شد  
س- اسدی نویسرگانی

### هنوز «ابر مرد» تاریخ «آزادی» را نشناخته‌اید...!!؟

سر مقاله‌ی این هفته ما حاشیه-  
ایست بر گفتار آقای «فلسفی» بر منبر  
که گفته‌اند «در منزل امام امت نفت  
وجود ندارد!» که باید گفت مطرح  
کردن این گونه سخنان آنهم بر بالای  
منبر جز اظهار تأسف و نگرانی، و  
غم و اندوه چیزی بر جای نمیگذارد!  
... و غم و اندوه و نگرانی بدین  
خاطر که بخوبی عیان می‌گردد، که  
هنوز هم اطرافیان و نزدیکان امام  
و خلاصه آنانی که صدر نشین و  
خوشه‌چین مکتب الهی این «پیردیر»  
و این «کهن مرد انقلاب» هستند،  
این «مرد علی‌گونه» را نشناخته و  
بخصوصیات الهی او بی‌نبرده و با

### هر کی روی صندلی خودش!



هواشناسی  
دیروز به کوچهای مرادید  
پرسیدم از او چکاره‌ای؟ گفت  
گفتم که دروغگو تر از خود  
گفتا که دروغگو تر از من  
هوشنگ، رفیق هم‌کلاسی  
من مرد بزرگم و سیاسی  
بین همه خلق میشناسی؟  
باشد به جهان هواشناسی



### حلقه ازدواج

اولی- طفلکی این بیجه چه گریه‌ای  
میکنه، اشک توی چشمش حلقه  
زده!  
دومی- شاید بابا و ننهش دعواش  
کردن، حالا تو چرا ناراحت  
شدی، شاید خطائی کرده.  
اولی- ناراحتی من بخاطر ناراحتی  
این بیجه نیست.  
دومی- پس بخاطر چه؟  
اولی- بخاطر اینه که یادیدن  
حلقه‌های اشکش یاد حلقه‌ی  
ازدواجم افتادم و ناراحت شدم!



هنوز در بیشتر خانواده‌ها ازدواج‌های پرخرج و طاغوتی مرسوم است

## این چه جور زن بردنه؟

«تازک نارنجی»

این چه جور زن بردنه؟  
این چه جور زن بردنه؟  
زیر بار ازدواج  
این چه جور زن بردنه؟

میشود بیچاره و خل هر کسی فکر زنه  
هر که فکر ازدواجه واقعاً روئین تنه  
هر که در این دوره باشد بیقرا ازدواج  
میشود له هیکل او گرچه مثل آهنه



هی رود بالاترک  
این چه جور زن بردنه؟  
خواسگار بینوا!  
این چه جور زن بردنه؟  
با چنین خرج کلان  
این چه جور زن بردنه؟  
لات و بات و بینوا

خرج و برج زن گرفتن میکشد سربرفلک  
کی فقط خرجش خرید حلقه و پیراهنه  
بشنود چون نرخ دختر میخورد یکباره جا  
فکر کرده نرخ دختر مثل نرخ روغنه  
سیرگردد خواسگار از زن گرفتن ناگهان  
گرچه لپ دخترک قرمزچو «شاتوت کنه»  
میکند وقتی عروسی، میشود لخت و گدا



این چه جور زن بردنه؟  
دل به دریا میزنه ،  
این چه جور زن بردنه؟  
جان مش باقر کچل  
این چه جور زن بردنه؟

هر کسی دارای آب و ملک و باغ و معدنه  
هر که در این عهد و انفسا عروسی میکنه  
لایق صد بارک الله و هزاران احسنه  
هست اینها مشکلات اینور ماه غسل  
مشکلات اونور ماه غسل هم روشنه

در آمد بعضی از گداها در روز  
به پانصد تومان میرسد .  
«یکی از جرایده»

شهر هشتده

تجار من زمن انگشتر الماس می خواهند  
خیالش میرسد منهنهم گدائی میکنم هر روز

«چون شرح»



## لبو توری!!

این هم شد انقلاب!!؟

این هم شد دولت جمهوری!!؟

هشتاد هزار کشته و صد هزار معلول دادیم که در رفاه باشیم!!  
دیروز تمام تهران را زیر و رو کردم برای لبو توری پیدا نشد

که نشد.

علی بونه گیر

## حسن بزرگ

کم بایی و جیره بندی قند و  
شکر اگر هزار عیب داشته باشد  
این حسن بزرگ را دارد که روزی  
مرض قند از میان رفته و اثری از  
آثارش باقی نمیماند:

## زن گرفتن!

:- پدرجان! آقا خور ما...

میگیرند!!؟

:- آره پسرم! اگر نمی...

که نسل آخر وور میافتا!

دشمن!



«ریگان» رئیس جمهور آمریکا شد!!



## میراث خرس!؟

ایمان از فتنه‌ی این مرد جنگی

که باشد «جنگ سوم» را طرفدار!

سقط شد «کارتز» و «ریگان» بیاد!

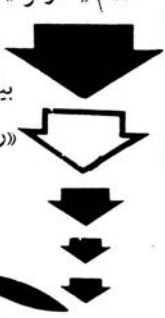
تفنگ آماده آورد از بهر کشتار!

مقام «کارتز» و کاخ و «سیایش»!

فدا اندر کف «ریگان» خونخوار!

بیادم این مثل آمد که گویند:

«رسد میراث خرس آخر! به گفتار!!»



بادکنک مدل ۱۹۸۱  
به بازار آمد!!



## طبقات مختلف با

### چی بازی میکنند؟

بچه‌ها: با عروسک بازی میکنند  
 پولدارها: با پول  
 جنگ طلب‌ها: با آتش  
 رانندگان بی احتیاط:  
 با جان مردم  
 قماربازها: با ورق  
 فوتبالیست‌ها: با توپ  
 نوزادها: با مامه  
 پیرها: با اعضا  
 جوانان: با نامزدهایشان

زن... من دوست با ابرم شوهرم قرین  
 جواب حرف برونه چید شده که  
 تسو مرتب توی جواب حرف  
 میرزی...  
 مرد... چقا حرف میرزم؟  
 زن... خیلی کم.  
 مرد... میدونی علتش چیه که اینجوری  
 شدم؟  
 زن... نه، علتش چیه؟  
 مرد... علتش اینته که در بیداری تو  
 بمن فرصت حرف زدن نمیدی و  
 مثل فریره صب تا آخر شب حرف  
 میرزی!

« نازك نارنجی »

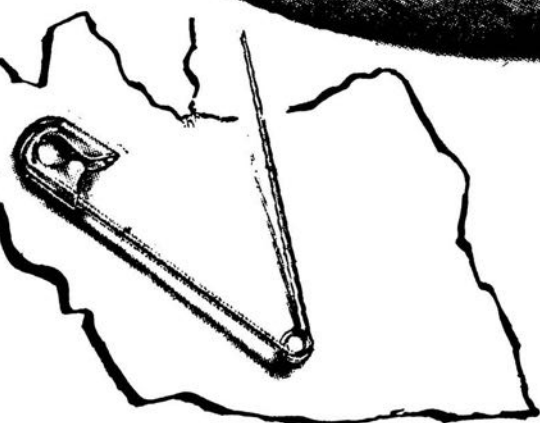


بیون شرح

از هوپ هوپ - ۷۰ ساله

### صحبت ده نفر در يك مجلس

- وکیل - حق بناحق گفته‌ام من، بس گناهان کرده‌ام.
- حکیم - من نفهمیده مرض، اقوام گریان کرده‌ام.
- تاجر - بنده مال خویش را با خلق یکسان کرده‌ام.
- درویش - معرکه بگرفته، کلاشی فراوان کرده‌ام.
- صوفی - روزوشب «حق» گفته‌ام، حق نیز پنهان کرده‌ام.
- علم - تا ایدم، ترک این مخلوق نادان کرده‌ام.
- جهل - من در این هنگامه کیتی کرده، جولان کرده‌ام.
- شاعر - از گل و از لبلب و از عشق دکان کرده‌ام.
- عوام - بر جهالت تکیه داده بستر از آن کرده‌ام.
- پهلول - تا مجله پر شود صحبت فراوان کرده‌ام.







شرح حال «۱۵۱۰۰!» در حال حاضر !!

### جایش جهنم است !!

۱۵۱۰۰م. بزید سخت در غم و اندوه و ماتم است!  
 از کار خبط خویش پشیمان و در غم است!  
 بیچاره کور خوانده که در خطه‌ی یلان  
 او کور و بور شود شکستش مسلم است!  
 در تنگنا بمانده و اوضاع کشورش  
 زین جنگ، خراب و پریشان و درهم است!  
 «۱۵۱۰۰م» بفکر گفت فهد سر به بسترش  
 این بی خرد هنوز در طمع کشور جم است  
 «ایران» و «تفت» هر شبه آید به خواب او  
 پیوسته نقش این دو بقلبش مجسم است!  
 از بس کشیده عربده و کرده است فغان!  
 دیگر ز پا فناده و قامتش خم است!  
 دیوانه گشته و مغزش شده علیل  
 بی شک خطا میرود و عقل او کم است!  
 باید بداند او که تلاشش بود عبث  
 باید بخواند او که حقیقت مقدم است!  
 ای یار و همدم «۱۵۱۰۰م» دل سیه  
 این را به او بگوی که جایش جهنم است!! «از: ایرج آنتن»

### علم!

مناع ناروائی است که بدرد  
 سرش نمی‌ارزد!؟

### خیانت!

یک سیاستمدار : موقعی  
 «خیانتکار» میشود که مردم خیانتش  
 را بفهمند...!!  
 «بچه تگزاس»

### شریک جرم!

رئیس اداره کارمند خود را احضار  
 کرد و از او پرسید :  
 - دیروز چرا غیبت کردی؟!  
 - قربان چون زنم میخواست  
 «وضع حمل» کند !!  
 - خب! «وضع حمل» زنت بتو  
 چه مربوط است؟!  
 - آخه قربان منم «شریک جرم»!  
 بودم!!  
 «بچه سلطان آباد»

«ریگان» جنگ طلب است!!

«جراید»

### عاشق

### جنگ!!



همان «کارتو» که نامش جغد جنگ است

دکانش تخته کرد افتاد از کار  
 کنون در جای او «ریگان» نشسته  
 که عاشق بود بر جنگ و پیکار !!  
 از : فراز

### بزرگترین سیاستمداران ایران

در میان رجال طاغوتی این دوتن از دیگران سیاستمدارتر و زردنگ‌تر  
 بودند، دکتر اقبال و اسداله علم چون قبل از انقلاب بازرنگی  
 خاصی هر دو به موقع کپسول مرگ را ببلعیدند، و با این شاهکار هم از  
 محاکمه و اعدام جان سالم بدر بردند و هم از مصادره اموال.

قلند



### یکپارچه خر

برای خرید پارچه بنگه مناره  
 آقا بیخشید: شما پارچه فروش  
 پارچه فروشی رفته بودم که دیدم  
 هستی؟  
 مردی موتر در وسط فروشگاه  
 مرد بآرامی سری تکان داد و  
 ایستاده و با اطراف نگاه میکند،  
 گفت نه من پارچه فروش نیستم  
 جلورفتم و گفتم.  
 یک پارچه خرم؟

### نیش

میخواستیم که یار من آدم شود نشد  
 یا اینکه شر او ز سرم کم شود نشد  
 میخواستیم خیریت او بر تمام خلق  
 با مدرک و دلیل مسلم شود نشد  
 میخواستیم که جان بکنم در شبانه روز  
 تا دخل من مطابق خرجم شود نشد  
 میخواستیم دهند حقوق کلان مرا  
 باین وسیله چاره دردم شود نشد  
 میخواستیم که وضع ترافیک و برق ما  
 در شهر زویراه و منظم شود نشد  
 میخواستیم ز دهر و رافتدگران فروش  
 ارزان همیشه جنس، فراهم شوند نشد  
 میخواستیم که در عملیات خودکشی  
 مادرزخم به بنده مقدم شود نشد  
 میخواستیم که کنده شود نسل اعتیاد  
 هر شیرهای رشید چورستم شوند نشد  
 میخواستیم که بین رفیقان بی شمار  
 با من یکی صمیمی و محرم شود نشد  
 میخواستیم که بنده مخلص به شاعری  
 مشهور در سراسر عالم شود نشد  
 شوروی اعتراض شدید خود را به سفیر ایران در آن کشور  
 اطلاع داد

### «دعوا چرا؟»

تا که آشتی مانده یاران این همه دعوا چرا؟  
 جنگ لفظی تا بکی، رفتار بیان فرسا چرا؟  
 ای برادر جان رجز خوانی در این دوران بس است  
 متهم کردن فلانی را به صد غوغا چرا؟  
 گر که فرد صالحی هستی بسرو در میز گرد  
 در خفا و پشت سر، گفتار بی معنا چرا؟  
 کن تو حل اختلاف از راه مذاق بیدردن  
 با چماق و چوب بی جا راندن آنها چرا؟  
 باید اکنون خانه یابد دگر این اختلاف  
 ای برادر میکنی امروز و هی فردا چرا؟  
 انقلاب این خوبیهای پروزارج و پریها؟  
 گرفته اکنون پایمال نصبت بی جا چرا؟  
 «چوالدوز»

### نکته

در این روزها که در اثر توزیع  
 کوبن و اجرای جیره بندی در  
 بیشتر و شاید در همه اشیاء و  
 اجناس صرفه جوئی بعمل میآید  
 در يك چیز ابداع رعایت صرفه-  
 جوئی نشده و کماکان در آن  
 اسراف هم میشود حرف زدن  
 لاینقطع و تمام نشدنی خانهاست  
 که همچنان ادامه می دهند و تنفس  
 هم اعلام نمیکنند.

### رحانی و باکسازی

جناب رحانی نخست وزیر: از  
 اینکه دریا کساز شده‌ای که قبل از  
 شما با کساز شده‌اند شک دارید به  
 ما مربوط نیست، خودتان بهتر  
 میدانید ما برای اینکه در این تجدید  
 نظر باز دیوار اشکال نشود با کساز  
 شده‌ها چند وقت دیگر باز دیده نکنند،  
 ضمناً یکتا مان از باکسازان تشخیص  
 داده‌ایم تا به نظر شاه بهتر بداند است  
 که در يك اطلاع، عدولای باکساز  
 شده‌ها را یکی یکی خوب نگاه کنید  
 و همیشه اگر واقعا می‌تواند کمی  
 نوز دارد و اجزایشان کند و اگر  
 ظن با اشکال نمود عدالت همه کلان  
 میگردانید. دلیل این بود که بیشتر که  
 کساز که شد در این اطلاع و عدولای  
 ظن با اشکال نمود عدولای باکسازان  
 و با کساز بود. شما مدتی است که  
 بهشتان فردا با کساز و عدولای باکساز  
 عدولای باکساز

بابا قربون شاه که اقلأ هوای مارو  
 داشت، ماهی یکبار هم بهش اعتراض  
 نکردیم، اما شما ها.....





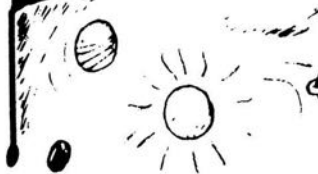
داستان هسه!

# داستان مستان؟!

سوز: از خراباتی  
«از: ایرج آتن»

در حاشیهی «عرق خانگی؟!»

می نوش ندانی ز کجا آمده‌ای؟  
خوش باش ندانی بکجا خواهی رفت!  
«خیام، نه بنده!»

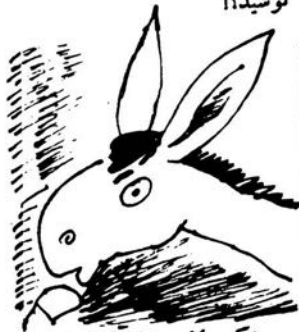


بود گفت: جناب «گالیله» بیخود  
برای «گردش زمین» دلیل آورده  
است؟!

فقط کافی بود که ایشان يك بطر  
«عرقی» نوش جان کند تا بداند نه  
تنها زمین میگردد بلکه بفهمد که  
زمین میچرخد و «میرقصدا»:

\*\*\*

در جلسه سخنرانی راجع به  
مضرات الکل سخن میگفت و  
برای اینکه همه روشن شوند و  
بخوبی به مضر بودن الکل پی  
ببرند گفت: اگر مایک سطل آب و  
يك سطل شراب در اطافی بگذاریم  
بنظر شما اگر «الاغی» وارد اطان  
شود از کدام سطل‌ها خواهد  
نوشید؟!



یکی از حضار گفت:  
البته از آب خواهد  
نوشید!

سخن ران پرسید: چرا  
مردمستی که در آن جمع بود  
از آخر سالن با صدای رسا گفت:  
برای اینکه «خر» است...!

بقیة صفحه ۲۹

در محفلی علمی صحبت از  
«گالیله» و «گردش زمین»  
بود و هر کس دلیلی می‌آورد ا  
يك نفر الکی هم که در آن جمع



حسابش را میرسم؟!  
خجالت هم خوب چیزیه!  
آخه دو نفر به يك نفر...؟!

\*\*\*

فرمایشات! «کارتز»؟!

## کاسه و کوزه؟!



«کارتز» چو شکست خورد و برجای نشست!

این حرف بگفت و دست مالید بدست!

شد کاسه‌ی صبر ملت ما لبریز!

وین «کاسه و کوزه» برسرا بشکست؟!

از: فراز

... و اینک «داستان  
مستان...؟!»:

مستی می گفت: من دو دفته  
بیشتر مشروب نمیخورم یکی وقتی  
باران میبارد برای رفع رطوبت  
و یکی هم وقتی باران نمی‌بارد  
برای رفع گرما!!

حالا شما حساب کنید که  
حضرت آقا چه وقت مشروب  
نمیخورند؟!

\*\*\*

آخرهای شب بود مستی تلوتلو  
خسودان چنانکه افتد و دانی  
بطرف خانه‌اش روان بود...! در  
بین راه به پاسبانی برخورد کرد و  
پاسبان هم خواست او را جلب  
کند...! تا پاسبان جلو آمد مست  
فریاد برآورد:

خیال میکنید من مستم...!!  
اگر شماها! راست میگویند  
(اشاره به پاسبانی که تنها در جلوش  
ایستاده بود) یکی از شما دو نفر  
جلو بیاید تا ببیند چطوری

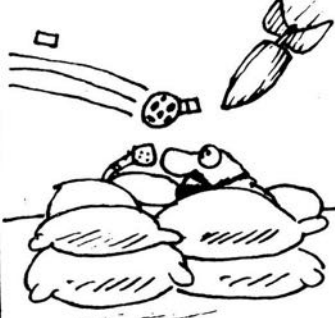


# تعمیرات پارلمان!

و اد آنرا به عرضتان میرسانم؛  
۱- و کلا وقتی در صحن مجلس  
در سنگر قرار بگیرند دست و پا و  
سرشان در موقع حمله به یکدیگر  
نیشکند و آسیبی نمی بیند و در این  
محاصره ای اقتصادی و کمبود دارو  
همچنین کمبود دکتر بسطت در وقتن  
دکترهای سودجو و راحت طلب از  
حکومت دچار اشکال میشوند!



نرسانند، تشکیل سنگر در صحن  
جلسه ای علنی، گذشته از این خاصیت،  
خواص دیگری هم دارد که فهرست



خود قرار گیرند و وقتی به همدیگر  
حمله میکنند در سنگرهای خود حمله  
کننده خدا نکرده به یکدیگر آسیبی

۲- تمرین در سنگر جلسه ای علنی  
مجلس به و کلا می آموزد که وقتی ده  
خانه هستند و گاهی با عیال مربوطه  
بگومگوشان میشود، چگونه از خود  
دفاع کنند تا هدف لنگه کش عیال  
قرار نگیرند و روانه ای بیمارستان  
نشوند!



۳- قرار گرفتن در سنگرهای  
جلسه ای علنی، و کلا از لحاظ جنگ  
کارگشته میکنند تا اگر احمقاناً روزی  
بقیه در صفحه ۱۹

اولین جلسه ای علنی مجلس شورا  
در هفته ای گذشته در ساعت مقرر  
تشکیل شد و پس از خواندن دستور  
مجلس، یکی از وکلای بعنوان قیلا از  
دستور با اجازه ای رئیس مجلس، پشت  
میکروفون قرار گرفت و گفت:  
«برادران و خواهران، حال که  
در تمام جلسات مجلس، بگومگو و  
درگیری لفظی برقرار است و  
ممکنست خدای نکرده در روزهای  
بعد، این جنگهای لفظی به درگیری  
فیر مسلحانه تبدیل شود پیشنهاد  
میکم که دور هر صندلی با کرسی  
مجلس با تعدادی گونی ماسه، سنگر  
ایجاد شود تا و کلا وقتی جلسه ای علنی  
تشکیل میدهند همگی پشت سنگرهای

## اختراع صابون!

جهاد دانشگاهی تهران اطلاع  
داد که این جهاد در دانشکده ای  
فنی دانشگاه تهران با توجه به  
محاصره ای اقتصادی کشورمان  
شروع به تولید صابون مایع و  
جامد کرده است.

ما ضمن تبریک و قدردانی از  
این دانشکده که یکی از اجناس  
ضروری و کمیاب را تولید کرده  
و فرصت اختراع و گرانفروشی را  
از محترمین و گرانفروشان گرفته  
نماندیم حال که این دانشکده  
به تولید و اختراع صابون نائل  
آمده لطفاً لیف و کبسه سهام و  
سنگها و لنگ و حوله را هم  
تولید کند تا هموطنان مسلمانان  
غیر مسلمان این اجناس را بگذرانند  
این دانشکده خودداری کند و  
با عیال راحت به حمام بروند و  
دهاگر باشند!

### و کیلسان

هر جا که کیلسان باشد، دانشکده ای  
جالی که به هر دو نیمه حرفستان است  
آنجا که خود فقط مفاسد حساس  
مجلس... بلکه (در کیلسان) است  
... سیستم دانشکده



«لیبی قصد دارد چادر را به خود الصاق کند»





بالاخره کارتر در دوشل بادوئل باز ۹ ع ساله مغلوب شد:



**امسال از پارسال بهتر است؟! « شماره مخصوص عید بهلول » ، امسال از پارسال خیلی بهتر و جالب تره...؟! « کتک؟! »**

رستم داستان

دلبر بی نمک از بنده نمک میخواهد  
نمک خالص و بی (دوز) و کلک می خواهد  
نیمی از اجرت ماهانه ی من یک ماهی  
شد و حالا نمک از بهر (سک!) می خواهد  
دلبر من دگر از جامه ی (جین) دم نزن  
چیت (آق بانو) و شلوار قدک می خواهد  
دو عدد پیچه و چاقچور و سه تا هم رو بند  
ارسی (قندره پا) مقنعه تک می خواهد  
پالتوی پوست نخواهد که حرامست براش  
او به سرمای زمستان کپنک می خواهد  
او دگر دوز (نیکول پینک!) نخواهد از ما  
(سفیداب شیخ) و حنا بهر بزرگ می خواهد  
کار صدام تمام از نظر ماست ولی  
گرز! رستم وسطا! چانه و فک می خواهد  
حاجی محترک امروز بجز پول فقط  
چار عدد عقده و شش صیغه یدک می خواهد  
هر چه! ماشین که بود فاقد بنزین و ریال!؟  
بهر هر طایر خود پایه و جک می خواهد  
گفت بهلول که کوتاه کنم قصه ی خویش  
هر کرا قصه دراز است کتک می خواهد

۱۳۵۹

هفته  
دوم  
تقویم  
بهلول  
۱۹۸۱

گزارش به خوانندگان

## کارنامه بهلول

جای شما خوانندگان غیور و مبارز در مجله خالی بود که دلتونو بگیرید و بخندید. شورای نویسندگان پس از چند روز نشست و برخواست تصمیم گرفت بعنوان آزمایش کادر مجله را جابجا کند، البته منظور از این اقدام چنین بود. چون بزرگان عقیده دارند (تخصص بی تخصص) گفتیم شاید واقعا اینطور باشه چه بهتر ما آنرا آزمایش کنیم و نتیجه ی مثبت و منفی آن را به اطلاع شما خوانندگان عزیز برسانیم.

از اینرو ماشینچی چاپخانه را بجای ایرج آنتن نشانیدیم و جای صحاف مجله را با رنگ پریده عوض کردیم، حسن خان آبدار باشی نیز قرار شد به جای آقای نازک نارنجی شعر ضریبی بگوید و اخبار مجلس را بنویسد، جوالدوز هم میز انبیاژ مجله شود و قرار شد متصدی صحافی روی صندلی دکتر فراز بنشیند و کارهای او را انجام دهد، دکتر فراز بنا به پیشنهاد خودش تصدی آبدارخانه را بعهده گرفت،



با یکدیگر عوض کردند. معمولا آخرین ساعات ۳ شنبه هر هفته باید کارهای مجله از هر لحاظ آماده باشد که بزیر چاپ برود، ولی ۳ شنبه گذشت، چهارشنبه و پنجشنبه هم بدنبال او سپری شد و از مجله خبری نبود. ناچار به آقارضا صحاف دیروز که بجای دکتر فراز دبیر شورای نویسندگان نشسته بود مراجعه و سوال کردم! پس کارها چه شد؟! گفت فقط تا آخر وقت شنبه به ما فرصت بدهید حتما حاضر میشود. قبول کردم و به اطاقم آمدم، اول روز شماری بعد ساعت شماری سپس دقیقه شماری کردم بالاخره ساعت پنج بعد از ظهر آقارضا با یک بغل کاغذ سیاه شده بجای مجله وارد شد و بدنبال او سایر بچه ها برای ارائه ی کارشان آمدن، جای شما بسیار خالی خنده از همینجا شروع شد حسن خان شعر ضریبی را اینطور شروع کرد.

تغاری بشکنه ماسی بریزه حسن خان قریباد هی ریزه ریزه  
بجای قوری و سمور و چایی ازش شعرای ضریبی هی بریزه

بقیه در صفحه ۲۵

## قسم

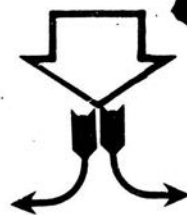
اولی- راستی، من شنیدم که بطور کلی تو از کسی که چه قسم راست و چه قسم دروغ بخورد بدت میآید آیا همینطور است که میگویند؟  
دومی- آره بخدا، آره به حضرت عباس، آره به امام هشتم آره به...  
اولی- خوب بابا بسه باور کردم دیگه قسم نخور.



از: ایرج آنتن

## قسم نامه‌ی «ریگان»...!!

- ❖ قسم میخورم من به جان پدرم ، به «تورات مادرم» !  
که من خیلی بی پدرم، مادرم!!
  - ❖ قسم میخورم به «فیلم» های «هنر پیشه گی ام!» !!  
که فیلم « پنجاه و يك» چنان بازی کنم، تابد و نیدکی ام!
  - ❖ قسم میخورم به «زن هنر مندم» !!  
که من همیشه بقوم «یهود» پایندم !!
  - ❖ قسم میخورم به «فیلم» های «وستر نم» !!  
که من حور و پری نه ام ، جنم !!
  - ❖ قسم میخورم به جان نوجهی خود ، جناب ا «اسرائیل» !!  
که می کنم پستی او با هزار دلیل !!
  - ❖ قسم میخورم به توپ ، تانک، خمپاره !!  
که من بریزم خون «سیاهان» بی چاره !!
  - ❖ قسم میخورم به کیسه ، کیسه های دلار!  
که من درآورم ز روزگار «صلح» دمار !!
  - ❖ قسم می خورم به «دکل» های «نفت» این دنیا !  
که هر کجا یافت شود ، منم شوم پیدا !!
  - ❖ قسم می خورم به «کیسینجر» به «سازمان سیا» !!  
که نام «صلح» شود از وجود من رسوا !!
  - ❖ قسم به جان «جرج بوش» جاسوس ا  
که من دشمن «صلح» کنار نرم با روس !!
  - ❖ قسم می خورم به جان جناب «تگین» !!  
که «دارمش» ، هر دم بمثل «تگین» !!
  - ❖ قسم می خورم به جان «حقوق بشر» !!  
که اهل جنگم و دعوا بمثل فخر !!
  - ❖ قسم بجان «ژنرال هیگ» ، حضرت «جکسون»  
اگر میسر شود ، جهان کنم کنفیکون !!
- \*\*\*
- ❖ قسم می خورم که طرفدار آتش و جنگم !!
  - ❖ قسم می خورم که لاتم والدنگم !!



## کارمند دولت !!

از: فراز  
گویند که کارمند دولت برصبر و بلاکش وحلیم است! درعین گرسنگی و محنت پایند سراط مستقیم است! دارد شکم گرسنه و ، باز گویند که او زکار جیم است! شکی نبود که آخر برج پیوسته دچار ترس و بیم است! چون «ماه حقوق» رسد به نصفه وضع پولش همی وخیم است!

او نصف حقوق خود بگیرد  
تا نصف دگر خدا کریم است!

کشیهائی که از آمریکا به تقاط جهان فرستاده می شوند -  
قربان اینها از بهترین جاسوس های ما هستند!





### سو گند نیسه کاره

قاضی به متهم - سو برای اثبات  
بی گناهی خودت سو گند میخوری  
متهم - سو گند تمامی نه ولی نیسه  
کاره چرا  
قاضی - سو گند نیسه کاره دیگه کدومه؟  
متهم - اینه که « سو » اش را من  
میخورم « گند » اش را شما بخورید



### پیشگوئی منجم باشی

ایها انسان در همه دنیا  
من تسلط به آسمان دارم  
تو میندار بنده خر هستم  
دست دارم به زهره و ناهید  
گشته معلوم بر من این مطلب  
روزها می شود هوا روشن  
آنکه بیدار نیست باشد خواب  
همچنین دیده ام بعلم نجوم  
طبق یک رسم از زمان قدیم  
تا زن حامله بدر آید  
گرم باشد هوا به تابستان  
کوچه کوچکتر از خیابان است  
هر که نازا بود نیز آید  
گاو شاخ و کلاغ پر دارد  
در زمستان هوا بی سرد است  
الفرض در منجمی فردم  
تا نیام ز چشم شور گزند

نیست چون من منجمی دانا  
خبر از وضع کهکشان دارم  
من زهر چیز باخبر هستم  
مکن اندر نبوغ من تودید  
در پی روز روشن آید شب  
آفرین خوان به پیشگوئی من  
پل در آنجا بود که باشد آب  
هر که آدم کشد شود محکوم  
میشود چاپ سال نو تقویم  
حتم دارم که بچه میز آید  
میخورد بچه شیر ازستان  
کوه در دامن بیابان است  
نفس از مرده بر نمی آید  
آن دو گوش در از خرد دارد  
شوهر زن نزن، که یک مرد است  
گر بگویم دروغ نامردم  
دود کن زود بهر من اسفند  
دسته بیل

رفو: وصله ی غرب زده؟  
وافور: باد کنگ گلی!!  
پمپ بنزین: امانه ماشین؟!  
لنگ: پرچم حمامی ها؟!  
ساجمه: نقل فلزی!!  
روده: لوله گوشتی؟!  
ترب سیاه: رقیب زغال گوله؟!  
هویج: خیار زمستانی؟!  
خور و پف: الا کنگ خواب؟!  
برف: بنه آبدار!  
عسل: اشرف مدفوعات؟!  
ژاندارم: پاسبان بیابانی؟!  
آهن ربا: فلز ماده؟!  
دختر: صابون آب ندیده؟!  
آتش: ذغال خجالتی؟!  
« دلال»: لال بر حرف؟!  
خر « خاکی»: خر مردمی؟!  
توتون: چای مالاریائی؟!  
زنبور: آمبول زن همگانی؟!  
دنبه: ستر عودت گوسفند؟!  
اسکناس: کاغذ همه کاره؟!  
چای: توتون افریقائی؟!  
نافی: سوراخ بسته؟!  
از: ایرج حفار



الهی به صف های بنز لعین  
که شد از درازی چو دیوار چین  
به راننده هائی که هستند یل  
نمایند مستضعفین را مجمل  
پیشخای بر ما، یکی کره خر  
که ماشین شده بهر ما در دسر  
الهی: با آمدن مینی بوس ها و  
ماشین های بیابانی، کوتاه نشد  
صف های طولانی، و مسلهی  
اتول بوس ها شده مشکل و بلای  
جاودانی، و ما از این همه پریشانی  
ورنجهای جور و اجور زندگانی،  
پیر شده ایم در جوانی، خداوند،  
تو که داند هدی اسرار نهانی،  
مشکلات ما راحل کن به آسانی.

الهی: به صف های ناراضی  
آفرین، به گردن از مو باریکو  
مستضعفین، به سردی یخچال و  
زیر زمین، به الکی خوشهای  
خوشبین، به ناامیدی آذمهای  
بدبین، به محرومیت ما از چائی  
قند پهلو و چائی شیرین، به روسری  
تشتت نسرين، مگذار که وضع  
ما مستضعفین بشود بدتر از این!  
الهی: قسم به دکتراهی فراری  
به صورت های از سیلی سرخ و  
اناری، به بدبینی مردم از شهر  
داری، به عهد شیرین و دوست  
داشتنی در شک و گاری، به لحظات  
غم انگیز بیکاری، به کسانیکه در  
بهد و صفحه ۲



# نکته‌های بارنگتر از کردن بهلول!



بگویم که کاردار برعکس میشود، بجای اینکه سیل پابرنه‌ها برای انتقام روانی بازار شود، سیل گرانفروشان و محترکین در بازار و خیابان و کوچه و پس کوچه دارد بنیاد پابرنه‌ها و مستضعفین را ازجا میکند و نابود میکند!

● مثل همیشه، چندی پیش گوینده‌ی فارسی رادیو بغداد با آن صدای نکره‌اش به ارتش دلاورمان و رئیس‌جمهور توهین میکرد و برای درست جلوه دادن حرفهای مزخرفش به نطق یکی از کلا در دانشگاه استناد میکرد. متأسفانه هنوز هم بعضی از مسئولین مملکتی برای کوبیدن هم، نطق‌هایی میکنند و با حرف‌هایشان باین رادیوی استعماری صدام یزید سوژه می‌دهند!

● برقراری خاموشی‌های شبانه‌روزی را که وزارت نیرو



نفوس بسدمیزنید و می‌گویند: جنگ، حال‌احالاها ادامه دارد، در صورتیکه بجای این جمله، اگر بفرمائید: بزودی صدام یزید را شکست میدهیم و پیروز میشویم و جنگ تمام میشود، بهتر است انقدر نفوس بدنزنید.

● جناب بنی‌صدر رئیس جمهور، ماهها پیش در اجتماع بازاریان خطاب به کاسبان حبیب‌الله: فرمودند: «بترسید از روزی که پابرنه‌ها همچون سیل بطرف بازار سرازیر شوند» می‌خواستم به جناب بنی‌صدر

رجائی نخست وزیر چندی پیش در مجلس دسته‌گل به آب دادند و فرمودند که: گرانی در جنگ یک چیز طبیعیست» و باین حرف، گرانفروشان و محترکین را در این کار ضدانسانی‌شان آزادتر کردند و رویشان را زیادتر!

● جناب رجائی نخست‌وزیر، تا آنجائی که ما شنیده‌ایم، شما همیشه در سخنرانی‌ها، در مورد جنگ،

● مارا باش که روز و شب از گرانی داد و فریاد میکنیم تا شاید گرانفروشا و محترکین از دو بروند و دست از سر این ملت بیچاره بردارند. اما جناب

## عالم بی عمل

رفت فردی نزد فرد دیگری  
تا که بگشاید گره از کار خویش  
گفت فرزندم نمی خواند نماز  
کن نصیحت تا نهد پایی به پیش  
مرد عاقل گفت ای آرام جان  
کن نصیحت خود پسرا پیش پیش  
کن به او هر دم محبت بیدریغ  
تا که افتد در ره آئین و کیش  
گفت او را من نصیحت کرده‌ام  
لیک بوده بی‌اثر آن نوش و نیش  
کار سختی را ز من خواهد پسر  
گشته‌ام زین ماجرا از او پریش  
گویدا و هر دم که خود خواند نماز

میکنم من پیروی از باب خویش

مرد عاقل خنده‌ای سرداد و گفت  
در و گوهر با چنان گفتار سفت  
آنکه را نبود عمل در گفته‌ها  
حرف او باشد یقیناً حرف سفت  
س اسدی تویسرکانی

## بند تنبان یا برق تهران

دلبرای آنکه از من میگریزی با شتاب  
یار و همدم با منی یا دشمن جانی بگو  
روز و شب از دست من در میروی بی اختیار  
بند تنبانی تو خود یا برق تهرانی بگو





خبر نگار - آقای سادات نظر شما را چه از آن می کرد و کانها چه؟



سادات - اگر من جای آمریکا بودم هر ۵۲ تارو فدای حیثیت آمریکا می کردم!

الغرض با کمال وجد و سرور  
 داد بر جمله چاکران دستور!  
 که بیایید و فکر کار کنید  
 مجلس بزم برقرار کنید!  
 و ندر آنجا بدون گفت و شنود  
 طبق دستور صاحب ذیجود!  
 بوزیر «عوام!» روی آرید  
 روی آرید و سجده بگذارید!  
 چاکران، لوطیان مجلس بزم  
 همه کردند عزم خود را جزم!  
 طبق امر امیر عالیجاه!  
 پا نهادند سوی خلوتگاه!  
 بسر جای خویش بنشستند  
 در به روی «مخالقین» بستند!  
 الغرض جمله از ره تزویر  
 رأی دادند بر «عوام!» وزیر!  
 زیر پای «عوام!» محکم شد  
 آخر الامر صدر اعظم شد!  
 «بقیه دارد»



«بهر پرست سناد مبارزه با کثرت فروش»  
 «بر اثر شکار گزقتل در گذشت»

# نهییه و تنظیم: ایرج آنتن

## روزنامه طنز بهلول!

### باگذری و نظری بر آثار طنز نویسان و فکاهی سرایان ایران!

اشاره کوتاه!  
 «روزنامه طنز بهلول» «محتوی آثاری است از نام آوران  
 «طنز» ایران که همچون ستاره های درخشانی بر تارک هنر  
 والای «طنز نویسی» درخشیده اند!  
 باشد که این خدمت مطبوعاتی کوچک پاسخگوی این هنر  
 آفرینان ایران زمین باشد و با «گذری و نظری» بر آثار این  
 والاترین ستارگان هنر و ادب نامشان و یادشان برای همیشه  
 در دلها زنده بماند!  
 و با جمع آوری این «جنگ بهلول» گنجینه ای پربها  
 و بی نظیر برای خوانندگان مجله فراهم آید!

## وقایع «۳۰ تیر» «۱۳۳۱» خون و شن!؟!

داستان دنباله دار!

فلانکس



چون شنید این سخن امیر کبیر  
 سخت آشفته شد زدست وزیر!  
 گفت دست از سرم بدار و برو  
 که بود ناپسند گفتهی تو!  
 گر ز دستم رود نشان و کلاه  
 ندهم بر کسی زمام سپاه!  
 که همه زور من سپاه من است  
 زیر سرنیزه خوابگاه من است!  
 برو ای پیر. مرد خانه نشین  
 کنج عزت برای خویش گزین!  
 \*\*\*  
 تا شنید این سخن جناب وزیر  
 کرد تعظیم در حضور امیر!!  
 گفت عمر امیر افزون باد  
 که بمن اذن استراحت داد!  
 کرد تودیع و ره گرفت به پیش  
 باز آمد بسوی منزل خویش  
 انتخاب وزیر جدید!  
 زین عمل شاد شد امیر کبیر!  
 گفت به به زبازی تقدیر!  
 طایر آرزو بدام آمد  
 آنچه میخواستم به کام آمد!

«بهلول عید»، «  
 «۱۰۰ دام یزید!»  
 همه ی کشور را پر  
 خواهد کرد!?!»



بمناسبت شروع انتخابات میان دوره‌ای در شهر سناها!

از شهری یزدی

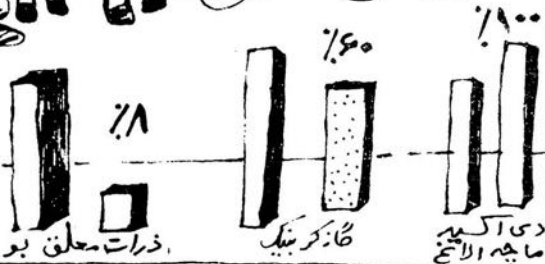
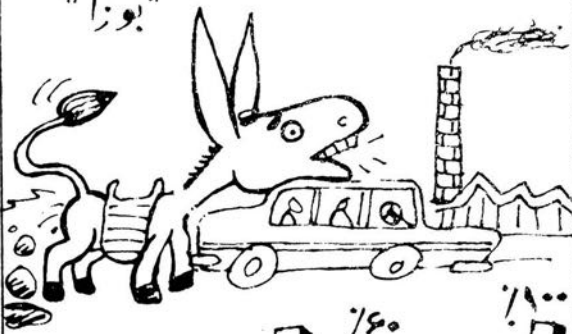
## صندوق رأی

این جعبه که آرا همه در دامن اوست  
چون دور سپهر بی وفائی فن اوست!  
از بسکه باین و آن دمد و عده‌ی وصل  
خون دوهزار کشته در گردن اوست!  
\* \* \*  
صندوقچه‌ای که جای آرا شده است  
هم روح‌گداز و هم دل‌آرا شده است!  
دیو و دد و دام و وحش طبر است در آن  
این جعبه مگر جنگل مولا شده است!؟



میزان غلقت هوا و موارد "دودزا" و

"بوزا"



نمونه‌ای از قدیمی‌ترین مقاله فکاهی، از مجله «صور اسرافیل» شماره اول سال اول، دیماه

۱۲۷۶ شمسی، یعنی ۸۳ سال قبل

## چرند، پرند!

بقلم: دخو (علی اکبر دهخدا)

بعد از چندین سال مسافرت هندوستان و دیدن ابدال و اوتاد و مهارت در کیمیا و لیمیا و سیمیا، الحمدلله به تجربه‌ی بزرگی نائل شدم و آن‌دوای ترک تریاک است!!  
اگر این دوا را در هر یک از ممالک خارجه کسی کشف میکرد ناچار صاحب امتیاز میشد!!

انعامات میگرفت، در همه‌ی روزنامه‌ها نامش به بزرگی درج میشد، اما چه کنم که در ایران قدردان نیست! عادت، طبیعت ثانوی است، همین که کسی به کاری عادت کرد دیگر به این آسانی‌ها نمیتواند ترک کند. علاج منحصر به این است که به ترتیب مخصوصی به مرور زمان کم کند تا وقتی که به کلی از سرش بیفتد!! حالاً من به تمام برادران غیور تریاکی! خود اعلان می‌کنم که ترک تریاک ممکن است باینکه اولاً در ترک تریاک جازم و مصمم باشم. ثانیاً مثلاً یک نفر که روزی دو مثقال تریاک میخورد، روزی یک گندم از تریاک کم کرده، دو گندم مرفین بجای آن زیاد کند!! و کسیکه ده مثقال تریاک میکشد روزی یک نخود کم کرده، دو نخود حشیش اضافه نماید و همین‌طور مداومت کند تا وقتیکه دو مثقال تریاک خوردنی به چهار مثقال مرفین، و ده مثقال تریاک کشیدنی به بیست مثقال حشیش برسد!! بعد از آن تبدیل خوردن مرفین به آب دزدک مرفین و تبدیل حشیش به خوردن دوغ و حلدت بسیار آسان است!!  
برادران غیور تریاکی من! در صورتی که خدا کارها را این‌طور آسان کرد. چرا خودتان را از زحمت حرفهای مفت مردم و تلف کردن این هممال و وقت نمره‌انید!!؟

ترک عادت در صورتیکه باین قسم شود موجب مرض نیست! و کار خیلی آسانی است و همیشه بزرگان و متشخصین هم که میخواهند عادت زشتی را از سر مردم بیاندازند، همین‌طور میکنند! مثلاً به بیند شاعر خوب گفته است. که (عقل و دولت قرین یکدیگر است) مثلاً وقتی که بزرگان فکر میکنند که

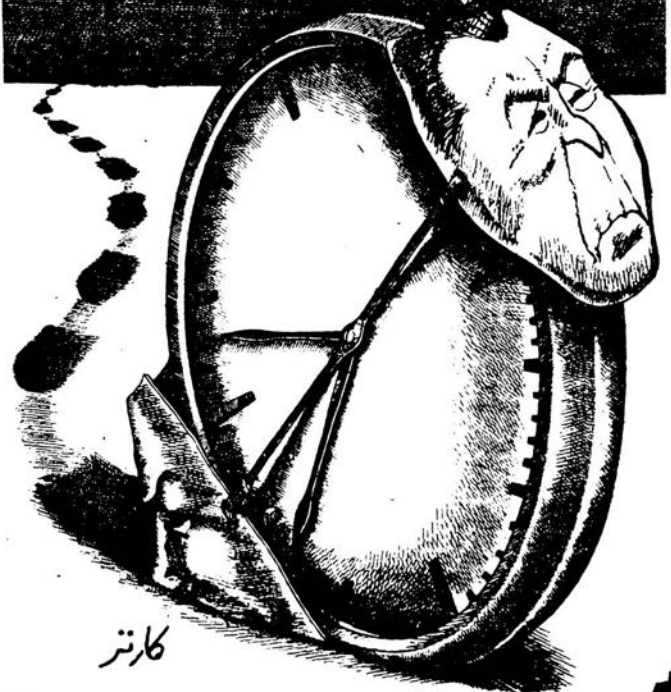
بقیه در صفحه ۲۰

توصیه مهم

## «بهلول عید»!؟

«بهلول عید»، «بیمبی» است که بر خلاف «بمب»‌های «۱۰۰ دام یزید»، بمحض انفجارش (یعنی انتشارش!) همه‌ی کشور را پر از شور و نشاط و شادی و خنده خواهد کرد!!!

ریگان چهلین زمین جمهور عیالات مقده آمریکا!!



کارتر



# آخرین عکس امپراطور معدوم و مادر شوهر

## جهان سادات



از چندی پیش آغار کرده به این وزارتخانه تبریک می گوئیم و برای داغان شده اعصاب خاموشی زدگان و سوختن وسائل برقی مردم فاتحه میخوانیم!

جناب نماینده مجلس، شما اول مسائل این مملکت را حل کنید بعد بر دایره رجز خوانی و پرداختن به مسائل مسلمانان جهان، عبارت عامیانه قاج زین را محکم بگیرید اسب سواری پیشکشان. نقل آن نباشد که شاملون معدوم بانروت این مردم بدبختتلا در آفریقا شهرک مساخت و ملت بدبخت ایران از بی مسکنی، گرسنگی و فقر و بی فرهنگی و نداشتن بهداشت ساق میبندند! م-ح

یک کشیش امریکائی در اهواز گفت دولت امریکا و رسانه های گروهی به مردم دروغ میگویند

کیهان شماره ۱۱۱۹۳  
گفت در اهواز یک مرد کشیش مطلبی کوتاه، لیکن پر فروغ گفت دولت در تمام سال و ماه هر چه گوید حرف او باشد دروغ گفتمش دارند امریکائیان در دروغ و گفتن چاخان نبوغ حرفشان باشد ز سر تا پای کشک گفته هاشان آبکی مانند دوغ

مادمازل ریشو

### سر به سر خانم ها!

از: نی قلیون

## زن شناسی سیاسی !!

«زن» پارلمانی است که فقط یک عضو دارد و آن يك عضو هم «زبان» اوست! که همیشه آزرگار مشغول فعالیت است!!

\*\*\*

«زن» در بین بلوک های «شرق» و «غرب» فقط به بلوک «وجه!» نمایل دارد! و خلاصه بقول امروز «زن» موجودی است لاشریقه ا لاغریه !!

\*\*\*

فوق «سازمان ملل» با «زن» این است که در اولی «حرف» زیاد میزنند و هیچگونه نتیجه ای هم عاید کسی نمیشود!! ولی دومی در سایه «پرحرفی»، «حرف» خودش را به کرسی مینشاند !!

\*\*\*

«سیاست» یعنی درون بافی و پشت هم اندازی و «وعده دادن» و «عمل نکردن» و چیزهایی از این قبیل!! که فکر میکنم «زن» هم چیزی در همین محدوده باشد... !!

\*\*\*

بعضی از کشورهای «نفت خیز» هستند که اگر «نفت» را از آنها بگیرند دیگر هیچ ندارند!! و اگر «اشک» را هم از «زن» بگیرند برای او دیگر چیزی باقی نمیماند!!

\*\*\*

کلمه «سیاست» بخودی خود هزاران کلک و حقه و بامبول و دروغ پردازی و از این قبیل محسنات (۱) را به همراه دارد! حالا وای بحال شوهری که «زنش»، «سیاست مدار» هم باشد!!

### سر دبیر و قتل امیر کبیر

سر دبیر - آقا، مگه فراد نبود مطلب امروزت که می نویسی راجع به موضوع روز باشد اینکه نوشتی مربوط به قتل مرحوم امیر کبیر؟ فویسنده - خوب، قتل مرحوم امیر کبیر هم در روز اتفاق افتاده نه در شب!



### شکر از یک پزشک و وظیفه شناس عالیقدر

بدین وسیله از پزشک عالیقدر جناب آقای معجزیان «عکس بالا» که با مهارت و طبابت کم نظیر نه فقط بیانی مادرنم را باو باز نگردانده بلکه علاوه بر کوری کامل مادر زنم که تحت معالجه

بوده او را از قوه شنوائی و گویائی نیز محروم کرده است صمیمانه تشکر کرده و به همه دامادان و همدردان محترم توصیه می کنم که از وجود این پزشک و وظیفه شناس نهایت استفاده را بنمایند.

ولد جمش، داماد سرخونه

## دروغ!

عده‌ای هستند که فقط در يك موقع دروغ میگویند و آن هم وقتی است که میخواهند حرفی بزنند!!

آنتن

## ماجرای میکروب!

يك روز يك نفر که میخواست در وزارتخانه‌ای استخدام شود پیش رئیس کارگزینی رفت و رئیس کارگزینی وزارتخانه از او رقه‌ی سلامتی خواست و او را نزد دکتر معتمد وزارتخانه فرستاد تا از او معاینه‌ی کامل بکند و رقه‌ی سلامتی باو بدهد! دکتر مربوطه بعد از معاینه‌ی دقیقاً و کامل! در رقه‌اش نوشت: **در بدن حامل رقه همه نوع میکروب مشاهده شد! غیر از میکروب سلامتی!!** «بچه تگزاس»

درحالتی فصل سرما و کبودی مواد سوختی ...



## فال حافظ

دیروز که در منزل و در کنار والدیه بچه‌ها بیکار نشسته بودم هوس کردم که چند تاس نیت کنم و از خواجه حافظ که دیوانش در بقل دستم بود فال بگیرم و جواب بشنوم

اولین نیت این بود که بالاخره این گرانفروشان بی‌انصاف توبه میکنند و از رویه ناپسند گرانفروشی دست برمیدارند یا خیر: این جواب را از حافظ شنیدم

من ترک عشق و شاهد و ساغر نمیکنم

صد بار توبه کردم و دیگر نمیکنم

وقتی فهمیدم توبه گرگ مرگ است دومین نیت را کردم که بینم این عالیجناب «امریکا» سرانجام باملل ضعیف از در صلح و صفا وارد میشود و مثل يك آدمیزاد: باما و دیگر مستضعفان جهان رفتار می‌کند یا خیر جواب این آمد

گر جان بدهد سنگ سیه لعل نگرده

باطینت اصلی چکند بدگهر افتاد

سومین نیت یا سوالم از دیوان خواجه این بود که حافظ‌جان بگو بینم این رادیوهای ریز و درشت که ظاهراً برسه و باطناً بر علیه ما سخن پراکنی میکنند و با موجهای کوتاه و بلند و متوسط الصامه از راههای دور و نزدیک درباره ما و کشور ما اظهار نظر میکنند چه هدفی دارند و چه میخواهند این نیت آمد

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند

آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم

باتشکر فراوان از خواجه شیراز آخرین نیت را کرده و پرسیدم که چون بعضیها درباره روزنامه بهلول نظر موافقی ندارند و پشت سرش بدو براه میگویند تو بگو بینم نظرت در باره بهلول چه؟ خواجه جواب داد که:

گر بسدی گفت حسودی و رفیقی رنجید

گو تو خوشباش که ما گوش باحق نکنیم

## یادآوری مهم!!

از همین حالا یادتان باشد که سال نور با «شماره مخصوص بهلول» شروع کنید!!

## فنجان احمو!!

از بس که بر لب فنجان ندیدم دیگر آن لبخند را همچین اندر برش «سیمین تن» دلبنده را



ترک تر باک و عرق! کردم ولی کافی نبود

حال باید ترک هم شکر کنم هم قند را

در عوض گفتم دو پک!! سیگار آزادی کشم

بیست تومانم پرید و خوردم این تر فندرا

حالی (سیگار بهمین) تا نظر کمتر خورد

دود کن از بهر نام خوشگلش اسفند را!!



نثر مسجع در تعریف شهر

پنج میلیون نفری پایتخت

تهران شهرست بزرگ و گل و گشاد

از شمال محدود به شیران و از جنوب به نازی آباد  
تولیداتش کم و مصرفش خیلی زیاد



دویست و پنجاه تومن قیمت یک ماهی آزاد  
مردم از دست گرانفروشا مشغول داد و فریاد  
بزن بریم هرچه بادا باد

\*\*\*

تهران مخلوط و معجونست از آدمهای خلف و ناخلف  
عدهای دارای هدف و جمعی بی اراده و بی هدف  
جمعی دنبال بنشن وادویه جات و گروهی دنبال نمک صدف  
از صبح تا شب همه در توی صف  
و وقت همه در صف میشود تلف  
برای گرفتن قند و شکر و پودر و گاز و تیل و نف  
«نف» یعنی نفت. مترجم

\*\*\*

تهران شهرست پر از گرد و غبار و دود  
(نمحالا بلکه از اول هم بود)  
بعد از انقلاب بر جمعیتش افزود



خریدار دنبال جنس و فروشنده دنبال سود  
تلویزیون مشغول خواندن سرود  
و همه دنبال پیدا کردن کار از حسین و حسن و ایرج و تورج و  
سعید و مسعود  
و عدهای در کوچهها سرگرم گفت و شنود.

در تعریف «افغان»

«داشتیم!»

«ما ز یاران چشم یاری داشتیم»  
روز گماری یک سواری داشتیم  
سال ما خیلی مدل بالا نبود  
از قدیمش یاد (گماری) داشتیم



روزهای جمعه خود با بچهها  
گردشی اندر بهاری داشتیم  
بر لب جوئی کنار یک درخت  
چای! و میوه با بهاری داشتیم  
روزهای دیگر از هفته اگر  
کار فوری یا اداری داشتیم  
یا اگر اندر مطب دکتری  
بهر نوبت انتظاری داشتیم  
می شدیم از این سواری بهره مند  
ورنه یک ماشین باری! داشتیم  
ب.ع - «رستم داستان»

### گاز اشک آور

اگرچه در غم او گریه میکنم شب و روز  
کس نمی کند این گریهها ز من باور  
چو یار اشک مرادید گفت، این همه اشک  
روان ز چشم تو باشد ز گاز اشک آور  
مادامآزل ریغو

# اختراعات و اکتشافات جدید علمی توسط پروفیسور تو خالیان

## زراعت در آسمان

● این نظریه نیز ثابت شده است که در آسمانها و در افقهای دور دست هم آدم وجود دارد هم کاروکاسی و هم زراعت و گندم کاری و غیره. زیرا همین باران که بر سرما میبارد دلیل بر آن است که وقتی دهقانان آسمان زمینهای زراعتی خودشانرا آب میدهند یا فاضل آبشانرا رها میکنند آبهای اضافی باسم باران برمانازل میشود و ما راسیراب میکند:

## هنوز پای آدمیزاد بد کره ماه نرسیده است:

● یادتان است که چندسال پیش چندتا فضانورد ینگه دنیائی ادعا کردند که به کره ماه رفته و بر گشته اند و چیزی و کسی در آنجا ندیده اند. در صورتیکه هم چیز از شیر مرغ گرفته تا جان آدمیزاد در ماه است ولی چون بنزین فضانوردان درین راه تمام شده بود و ماشینشان در سربالائی نمیکشید و از همه مهمتر ساکنان کره ماه تهدیدشان کرده بودند که اگر پایتان باینجا برسد پدرتانرا در میآوریم و پایتانرا قلم میکشیم ناچار از وسط راه برگشتند و گفتند آنچه را که نباید بگویند.

## تلفنهای دو جانبه

بنازگی تلفنهای جدید و نوظهوری بنام تلفنهای دو جانبه اختراع و بیازار آمده است که وقتی گوشی را بر میدارند و الو میگویند طرف مقابل چه در منزل یا در محل کار باشد و چه نباشد خودش تلفن از طرف مخاطب بطور خودکار با گیرنده تلفن سلام و احوالپرسی کرده و تمام حرفها و گفتنیها را گفته و حتی اگر تلفن کننده موضوعی یا مطلبی را هم فراموش کرده باشد تلفن خودکار بیاد او میاندازد و موقع خدا حافظی یکی یکی هم بچه را میبرد و میگوید عوض من (یعنی صاحب تلفن) صورت بچه را ببوسید.

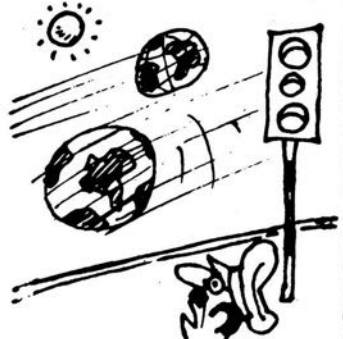


## آفتاب، نور نمیدهد بلکه نور می گیرد

● بر خلاف عقیده و نظریه دانشمندان جهان که می گویند خورشید به کرات نور میدهد اخیرا پروفیسور تو خالیان با دلیل و برهان ثابت کرده است که خورشید از کره زمین و آنهم از کارخانه بسرق آلتوم و سایر کارخانه های برق تهران نور میگیرد و الا خورشید بد پخت نورش کجا بود؟

## نابید وجود ادامه راهنمایی و رانندگی در کیهانها

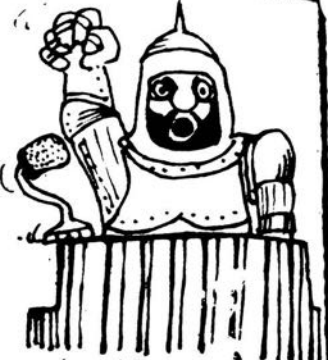
● در مقابل این پرسش که آیا در فاصله میان ستاره های ثابت و سیار و ماه و خورشید و کرات آسمانی اداره راهنمایی و رانندگی وجود دارد یا خیر؟ جواب از طرف جناب پروفیسور مثبت بوده است زیرا با توجه



بمسرت گنج کننده حرکت های خیلی تند و فوری که سیارات می کنند و از کنار هم رد میشوند اگر پلیس و چراغ راهنمایی در کار نباشد اقل روزی پنجاه الی هفتاد تصادف منجر بدرب داغون شدن ستاره ها پیش می آید و مسلماً تا حالا جنبنده ای در آسمانها باقی نمانده بود:

# تماشاخانه ی پارلمان

نصیب از صفر ۹



نظامی طرحی ریخت و راه حلی پیدا کرد. وکیل بعدی با اجازه ی رئیس مجلس بعنوان سخنران قبل از دستور پشت میکروفون قرار گرفت و گفت: «در رابطه با پیشنهاد برادرمان که محسنات سنگر را در مجلس شرح دادند من پیشنهاد میکنم که برادران نماینده در روزهایی که جلسه ی علنی داریم از کلاه خود و زره و چکمه و سببر (لباسهای جنگی صدر اسلام) استفاده کنند تا هنگام درگیری صلحهای به دستویا و سرشان وارد نشود، البته اجرت خرید این لباسها را باید ملت تقبل کند چون نمایندگان برای رفاه حال ملت است که در مجلس با هم میجنگند، در ضمن برای تمرین جنگی، ببخشید درگیری با این لباسها، از

در جبهه ها به وجود و کلا احتیاج پیدا شد تا در میدانهای جنگ جلسه ی علنی تشکیل دهند، میتواند بخوبی از سنگرهای خود فریاد بزنند (البته با استفاده از بلندگو) و مبارز لفظی بطلبند

۲- در این سنگرها که بشکل چهار دیواری خانه یا اطالع در صحن جلسات علنی ایجاد میشود و کلا میتواند با خیال راحت کت و شلوار و سایر لباسهای روئی خود را در آورند و با یک پیراهن وزیر شلوار و در سنگر خود بنشینند و یا لم بدهند و گاهی چای بخورند و قلیان بکشند»

در این وقت از طرف رئیس مجلس به این وکیل اخطار شد که بیش از دو دقیقه دیگر وقت ندارد و وکیل نامبرده، ببخشید وکیل نامبرده در ادامه سخنان خود گفت:

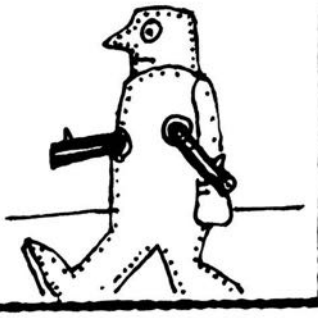
«بسیار خوب، الآن مطلب دراز میگیرم، و در آخرین کلام میگویم که متأسفانه ایجاد سنگر در مجلس، فقط برای رئیس مجلس ناجور است به این دلیل که وقتی به نمایندگان اخطار میکند و کلا چون در سنگر هستند به پشت گرمی سنگر، به اخطار رئیس مجلس توجه نمیکند و برای حل این مسئله باید با تصدای از کارشناسان



تعمیر بنحوائها که در این کار تجربه ی زیادی دارند استفاده شود.» بعد از سخنان این وکیل، وکیل سومی ضمن مخالفت با این طرحها گفت:

«برای جلوگیری از درگیری و کلا، در جلسه ی علنی پیشنهاد میکنم که سالن جلسه ی علنی را گود کنند و بشکل استخر سر پوشیده در آورند و در این استخر سر پوشیده در حال شنا جلسات علنی را تشکیل دهند تا در حال شنا نتوانند به یکدیگر حمله کنند.»

در این وقت خیر نگار بهلول که از شدت خنده روده بر شده بود بناچار مجلس را ترک کرد و از بقیه ی جریانات مجلس، خبری برای مجله ی بهلول نیاورد





مبارزه!

... با باجون پیرا عروس و داماد  
را در مجلس عقد دست بدست می-  
دهند؟!  
... با باجان اینها همه تشریفات  
است! درست مثل اینکه داور سابقه،  
« دو نفر مشت زن! » را قبل از  
« مبارزه! » دست بدست می دهد؟!  
شراکیم



مناجات

اجتماع ماهمیشه هستند سرباری،  
ما رانجات بده از اینهمه گرفتاری،  
که مسئولین به گرفتاریهای ما  
ندارند کاری!

خداوند گارا: تو قدوسی،  
خالق حاج منیزی و فلسی، خالق

داماد و عروسی، ایجاد کننده  
مرغ و خروسی، شاهد ناز تا کسی ها  
وصفهای اتیوسی، تماشا کننده  
صحنه جنگ رستم و اشکبوسی،  
نهوادار آمریکا نظر قدروسی،  
به مستضعفین ببخش تاید و روغن  
ونفت و تخم مرغ و لنگک جوچه  
خروسی!

پروردگارا: استغفرالله این  
شکم را چرا آفریدی. که تا  
میآوریم اسمی از لبو یا پرتقال  
وسیب و هلو، یا گوشت و نان و  
آلو، یا سیبزمینی و پیاز و خرمالو،  
بما میگویند خندشو آی شکو.  
خداوند! قسم به چرخ کاری  
به حق مردم خوش قلب و کاردی  
قسم بر ساندویچی، لوبیایی  
بلائی، گوجه ای، شیرینی، خیاره  
بده گره خری بجای اتول بوسی  
که من راضی شدم بر خرمالو  
شیخ رحمت الله

چرند، پرند !!

بقیه

مردم فقیرند و استطاعت نان گندم خوردن ندارند و رعیت همه ی عمرش را

باید به زراعت گندم صرف کند و خودش همیشه گرسنه باشد به بینید چمی کنند:  
روز اول سال نان را با گندم خالص می پزند!

روز دوم در هر خروار گندم، یک من تلخه، جو، سیاه دانه، خاکه ااره،  
یونجه، شن، مثلا مختصر عرض کم، کلوخ، چارکه و گلوه ی هشت مثقالی  
میزنند!!

معلوم است در یک خروار گندم که صد من است، یک من از این چیزها  
معلوم نمیشود!!

روز دوم دومین میزنند، روز سوم سوم سه من وبعد از صد روز که سه  
ماه وده روز بشود صد من گندم، صد من تلخه، جو، سیاه دانه، خالاره، کاه،  
یونجه و شن شده است!! در صورتیکه هیچ کس ملتفت نشده وعادت نان گندم  
خوردن هم از سر مردم افتاده است!!

واقعا که عقل و دولت ترین یکدیگر است!!

برادران غیور! تریاکی من، البته میدانید که انسان عالم صغیر است  
و شباهت تمام به عالم کبیر دارد یعنی مثلا هر چیز که برای انسان دست میدهد  
ممکن است برای حیوان، درخت، سنگ، کلوخ، در، دیوار، کوه و دریا هم  
اتفاق بیفتد و هر چیز هم برای اینها دست میدهد برای انسان هم دست می-  
دهد چرا که انسان عالم صغیر است و آنها هم جزء عالم کبیر!!

مثلا این را میخواستم بگویم همانطور که ممکن است عادت را از  
سر مردم انداخت همانطور هم ممکن است عادت را از سر سنگ، کلوخ و  
آجر انداخت؟! چرا که میان عالم صغیر و عالم کبیر مشابهت تمام است پس  
چه انسانی باشد که از سنگ و کلوخ هم کم باشد؟!!!

مثلا یک مریض خانه « حاجی هادی » مرحوم ساخت و موقوفاتی هم  
برای آن معین کرد، که همیشه یازده نفر مریض در آنجا باشند. تا حاجی حیات  
داشت مریض خانه به یازده نفر مریض عادت کرد؟! و همین که... مرحوم شد...  
به بینید پس رخصت ارشدش با قوت علم چه کرد؟! ماه اول یک نفر از مریض هارا  
کم کرد، ماه دوم دوتا و ماه سوم سه تا اما چهارم چهارتا! همین طور تا حالا  
( البته خوانندگان عزیز توجه دارند که نویسنده ۸۳ سال قبل را میگوید -  
آنتن) که عده ی مریض ها به پنج نفر رسیده و کم کم به حسن تدبیر آن چند نفر  
هم، تا پنج ماه دیگر از میان خواهند رفت!!

پس به بینید که با تدبیر چگونه میشود عادت را از سر همه کس و همه  
چیز انداخت؟!!

حالا مریض خانه ای که به یازده مریض عادت داشت؟! بدون اینکه  
ناخوش شود عادت از سرش افتاد!! چرا؟! برای اینکه آنها هم جزء عالم کبیر  
است و مثل انسان که عالم صغیر است میشود عادت را از سرش انداخت!!  
« پایان »

قربون حواس جمع!

این هموطن عزیز ما که عکس او  
را ملاحظه می کنید عوض این که  
عکس برادر گم شده اش را چاپ کند  
عکس خودش را چاپ کرده است  
که شاید در اثر حواس پرتی خودش  
رانیز گم کرده است! در هر صورت  
ماه منوبه خود از خوانندگان عزیزمان  
در پیدا کردن برادر گمشده «عکس گم  
نشده» استمداد می طلبیم و اما مطلبی  
که از این آگهی تداعی شد این بود  
که آقائی با عجله وارد کلاتری  
شد

و گفت جناب سروان دستم بدامت



ماشین مسرا چند لحظه پیش مقابل  
چشمانم دزدیدند  
و فرار کردند  
افسر نگهبان پرسید.  
از دزد یاد زدها اثر باعلائی داری  
که در پیدا کردن ماشین بما کندیانه؟  
صاحب ماشین جواب داد  
تقریبان از دزدها خیر ولی شماره  
ماشین را  
موقع حرکت یاد داشت کردم  
بفرمائید این هم شماره اش



مطبوع میداد می فهمید که «عرق» خورده و طابق النعل- بالمیخ! «لنگه کفش» برای فرود آمدن بر «آقا» هوا میرفت!!! و هر وقت دهان شوهرش «بوی گند!» میداد میفهمید که حضرش مشروب نخورده و قضا یا بخیر و خوشی میگذشت...!!

و بهترین حسن ختام برای این نوشته هم گفتگوی دونفر «مست» است و بس...!!  
اولی: راستی رفیق تو بچه هم داری؟  
دومی: بله دارم! فقط یک پسر!!  
اولی: خب! پسرت چند سال دارد؟  
دومی: پسرم همسال خود بنده است!!  
اولی: عجب حظوری بچهات همسال خودت میباشد؟!  
دومی: خب! خنگ خدا!!  
اینکه معلومه دیکه! برای اینکه همان روزی که من «پدر» «پسر» شده ام او هم «پسر» من شده است...!! فهمیدی داداش!!

«پایان»

قرصی خبر نداشت و بهمین جهت بر اثر بوی دهنش، همسرش میفهمید که او مشروب خورده و برسر این موضوع همیشه کار دعوا و بگو مگو بالا میگرفت و آخرش بدکنک و کنک کاری میرسید!! تا اینکه دوستان هم پیاله اش قرص «سن، سن» را به او معرفی کردند تا از آن بهره برداری نکند و خیالش راحت شده، مشروب کوفت دشت نگرده!!

لذا با زنش شرط کرد که دیگر «عرق» نمیخورد و بجای «عرق» یک قرص کوچک خوشبو میخورد!! عیال مربوطه هم خوشحال شده بود که دیگر شوهرش دست از مشروب خوری خود برداشته و آدمی شده است حساسی!!  
... اما وقتی «دوستان همدرش!» قضیه ی قرص «سن، سن» را برایش تعریف کردند تازه فهمید که شوهرش چه کلاه گل و کشادی بسرش گذاشته!!

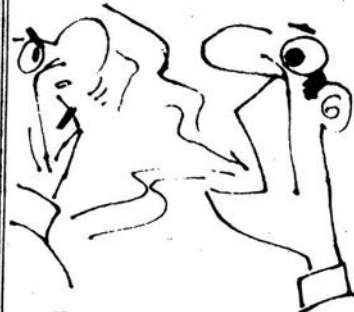
لذا از آن موقع به بعد هر وقت میخواست به پیند شوهرش «بعله... یانه...!!» فوری دهانش را بو می کشید، اگر بوی خوب و

دو تن از درجه داران ارتش عراق که اخیراً اسیر شدند



ماشین در عقب ماشین را باز کرده و سوار شد...!! و بعد از آنکه چندین دقیقه کورمال کورمال اطراف خودش را گشت ناگهان سرش را از پنجره ی ماشین بیرون آورد و فریاد کشید:  
..... آهای پاسبان پست! زودتر بدادم برسید که دزدها «رل» ماشین مرا دزدیده اند...!!

نمیدانم شما هم با قرص «سن، سن» آشنایی دارید یا نه؟! این قرص کوچولو را بعد از خوردن «سیر»



و یاهر چیز بد بوی دیگری آن را میخورند تا بوی خوش آن اثر بوی نامطلوب قبلی را خنثی نماید! رفیق ما هم (!!) اوایلی که «عرق» میخورد از وجود چنیت

پری همیشه دور از چشم پدرش شراب می نوشید...!! تا اینکه بالاخره در یک روز که شیشه ی شراب دشتش بود بطور ناگهانی پدرش سر رسید و از پدرش پرسید این بطری که در دست توست چیست؟!  
پسر گفت: شیراست پدر؟!  
پدر گفت: پس چرا رنگش «قرمز» است؟!  
پسر گفت: پدر شما را دیدم خجالت کشیدم! و «قرمز» شد...!!

سخن رانسی در مجلسی در دم مشروب سخن میراند و میگفت اگر کسی شراب بخورد، در قعر نخواهد رفت مگر اینکه «مست» باشد، در عالم برزخ ظاهر نخواهد شد مگر آنکه «مست» باشد در حشر، در قیامت و بالاخره در همه ی اینها «مست» خواهد بود... و وای بر او...!!  
ناگاه عربی که در آن مجلس حضور داشت فریاد برآورد:  
عجب شراب اعلائی؟! هر کوزه اش هزار دینار می ارزد...!!

در روزنامه ای خواندم که آقائی پس از اینکه چند بطری مشروب را بشکم سرازیر نمود، از مغازه ی مشروب فروشی خارج شد و تلوتلو خوردن خودش را به اتومبیلش رساند!! اما چون در نوشیدن مشروب افراط کرده بود و طبق معمول هوش رحولمی نداشت بجای در جلوی



# کلاک درک بهلول

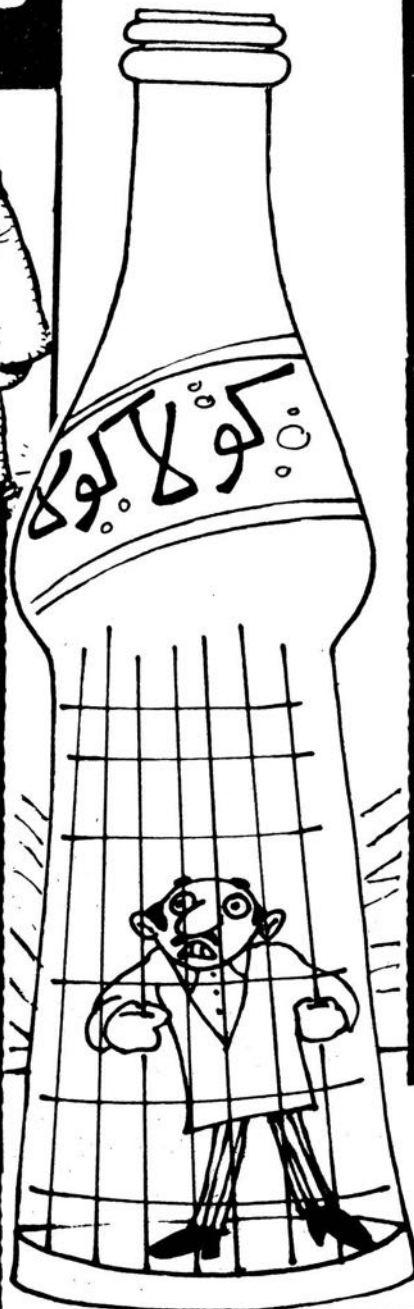


«رستم داستان»

## «تاریخ!؟»

بیمارزد خدا مادر بزرگم  
 که دادش يك دو تومانی بدستم  
 شدم از خانه بیرون وز (مجلس)  
 به (ده شاهی) اتوبوسی نشستم  
 خیابان (مصدق) چون رسیدم  
 چهار تا بستنی برنواف بستم  
 در آنجا بود استخر و بلیطی  
 خریدم در میان آب جستم  
 چو بیرون آمدم از آب دیدم  
 عجب پراشتها و گشته! هستم  
 کبابی با چلو خوردم به (دوزار)  
 رکورد پر خوری را هم شکستم  
 برفتم سینمای خوب (مایاک)  
 نه (سه زاری) که توی لژ نشستم  
 کتابی هم خریدم ز آن دو تومان  
 بکن باور، نه پنداری که مستم  
 بیخانه چون رسیدم باقی پول  
 هنوزم اندکی بودش بدستم  
 از اینرو من بکاسب های آنروز  
 صمیمانه بسی رحمت فرستم

مگران فروشان نوشابهها  
 زندانی می شوند.



گم شده



صاحب عکس فوق « اخم الله  
 چخماقیان» که از دو ماه پیش تا حالا  
 گم شده و اثری از آثارش نیست  
 نه تنها خانواده بلکه فک و فامیل و  
 همسایه های اونیز بشدت نگران  
 هستند که مبادا پیدا شود و خانه و  
 محله را دوباره به شرف و فساد بکشاند  
 بنابراین از کسانی که سراغی و  
 نشانی از نامبرده دارند عاجزانه  
 استدعا دارد که هر کجا اورا دیدید  
 برای رضای خدا و رفع نگرانی  
 خانوادش بهر طریق که صلاح  
 میدانید سر به نیستش کنید و مژدگانگی  
 از ما بگیریید.  
 خانواده چخماقیان و اهل محل

پلشینه ها فقط  
 بهلول

## لوازم طبی لاجوردی



سازنده انواع لوازم بیمارستانی  
 (فیزیوتراپی - تختخواب بیمار)  
 سفارش بیمارستانها را قبول می کند.  
 نشانی: سی متری نارمک  
 ایستگاه بیمه تلفن ۲۹۷۸۱۶

ما تصمیم میگیریم:

که در عین امتثال با خرید «شماره مخصوص»  
 بهلول، تمام «اخم» های افراد هر خانواده را  
 «خنده» تبدیل کنیم!!!



## «بجای قند؟!»

هر کس در این زمانه شود مبتلای قند  
 باید که شکر هم بکند از خدای! قند  
 دکتر که درویزیت گرانش خلاف نیست!  
 گفتا بمن تو هم که شدی مبتلای قند؟  
 تبریک گویمت که معطل نمیشوی  
 دیگر به صف برای شکر یا برای قند  
 گفتم که حل مشکلم اینگونه کی شود  
 صف‌های دیگری شده پیدا بجای قند  
 ایکاش: گوشت، مسکن و سیگار و کارهم  
 بودند یک مرض به تن من سواى قند  
 تا بیش از این معطل! دنیا نمیشدم  
 میشد تمام کار من و ماجرای قند  
 \*\*\*  
 ای آنکه برغمم تو شکر خنده؟! میزنی  
 ترسم که عاقبت بخوردت بجای قند؟!  
 ب.ع - «رستم داستان»



انقلاب اسلامی - رئیس مجلس: بد  
 تعویق انداختن انتخابات باید  
 به پیشنهاد رئیس جمهور باشد.  
**بهلول** - خدا کنه حال‌ها! انتخابات  
 رو عقب بیندازه، ما دیگه بیشتر  
 از این حوصله‌ی دعوا مرافعی  
 جلسه‌های علنی رو نداریم!  
**اطلاعات** - صادرات نفت ایران  
 بزودی افزایش می‌یابد.  
**بهلول** - خدا کنه هفته‌ای بیست لیتر  
 نفتی که با کلی تأخیر بهما میدن  
 جزو صادرات نباشه!  
**میزان** - مرغ منجمد وارداتی  
 کیلوثی ۱۹۷ ریال عرضه‌میشود.  
**بهلول** - یادش بخیر، در دوره‌ی  
 طاغوت از واردات گوشت منجمد  
 و مرغ منجمد همیشه انتقاد می  
 کردیم و در لاف‌ها کلی بد و بیرا  
 به دولت هویدا میگفتیم!  
**کیهان** - ثروت ۶۰ تن از نزدیکان  
 شاه معدوم ملی میشود.  
**بهلول** - ما از کلمه‌ی «میشود» نه  
 خوشمون میاد نه در سالهای  
 گذشته خساطره‌ی خوشی ازش  
 داریم، لطفاً کلمه‌ی «شد» رو  
 بهما مژده بدین که جزو وعده‌ها  
 نباشه!



امت - وقتی تقوا نباشد  
**بهلول** - سرمایه‌داران انقلابی با  
 کوچکترین ضرری که ببینند ضد  
 انقلاب از آب درمی‌آیند!  
**کیهان** - لایحه‌ی بازسازی نیروی  
 انسانی وزارتخانه‌ها تقدیم  
 مجلس شد.  
**بهلول** - حقوق کارمندی که فلاح‌کار  
 میکنن کم نکنین، بازسازی  
 پیشکشتونا!  
**اطلاعات** - قانون جدید آب تدوین  
 میشود.  
**بهلول** - مواظب باشین قانون آبکی  
 از آب درنیادا

جمهوری اسلامی - متخصصین و  
 علاقمندان متالورژی (ذوب فلزات)  
 به‌سمینار سه‌روزه دعوت شدند.  
**بهلول** - تو رو خدا اگر متخصصینی رو  
 میشناسین که کارشون ذوب کردن  
 معدن بفرستینش سراغ ما تا  
 معدمونو ذوب کنه و از دست  
 کیمیا و نایابی و گرونی مواد  
 غذایی نجاتمون بده!  
**مردم** - ریگان در انتظار حکومت  
 لیبرالهاست.  
**بهلول** - و برزفند در انتظار حکومت  
 کمونیستها!





ریگان : با آزاد شدن گروگانها تکلیف نفت و گاز ایران  
چی میشه؟!

بر ژف : تو کارت نباشه اونش با من .



سیگار بیس بازار آمه .



از زبان مردم ا

بمناسبت سالگرد انقلاب

## یادی از بهمن ۵۷

به بهمن و به «دیماه»، ما را جهان بکام است!

که روز تیره پختی در انتهای شام است!

ز رنج شاهنشهی ملک سراسر خروش

تمام این مرز و بوم سراسر قیام است!

خلق خروشنده را نیست هراسی به دل

بهر طرف بنگری، «شهید»، بدون نام است

هر طرفی کشته‌ای فزاده بر هر گذر

که خون رنگین او برای ما پیام است

مشت‌گره کرده و، نعره و بانگش بلند

جوانکی آتشین که هر شب به بام است

سراسر مملکت گشته پر از شور و شوق

که رهبر مردمش « خمینی » امام است

ملت ایران زمین ، کنده زین این چنین

شهره شده در جهان ، رها ز بند و دام است

اجنبی دل سیه زار بگیرد همی

ملت ما در این مه به فکر انتقام است!

دام بچسبده بسی دشمن پر مکرو فن

غافل از این ماجرا که عاقبت بدام است

عاقبت این مملکت بدست مافتح شد!

خنجر دشمن نگر که جای او نیام است!

## کارنامه بهلول

گفتم حسن خان با این شعزری که ساختی درسته که ما  
نخندیدیم اما اگر در مجله چاپ شود مردم به حال مجله گریه خواهند کرد.  
و همکار دیگرمان فرهنگ بهلول را که یکی از پرخواننده ترین مطالب  
مجله میباشد بدینگونه تنظیم کرده بود:

آفتابه : نگهبان توالت

سیگار : شاگرد تنبل مواد مخدر

منکا : همسر

شاطر سنگکی : جمبله‌ی نانواپی

قصاب : فروشنده استخوان و دنبه

و از این قبیل.

و این هم گوشه‌ای از مطالب پارلمانی بقلم حسن خان

یکی از نماینده‌ها خواست پشت تریبون قرار بگیرد بعلت  
گنده‌گی شکمش نتوانست و دیگران قاه قاه شروع به خنده کردند!  
و از صدای خنده آنها بقیه سراسیمه از خواب پریدند .

گفتم داداش تا همین جاش بسه ! ما می‌خواهیم سال‌ها بهلولو  
منتشر کنیم هرگز میل نداریم که این آخرین شماره مجله بهلول باشد،  
لطفاً دنباله‌اش را نخوانید.

سپس نوبت به دکتر فراز رسید که بنابه میل خودش تصدی  
آبدارخانه را به عهده گرفته بود ، دیدم دست چپش را باند پیچی  
کرده سؤال کردم، معلوم شد در اثر غفلت و نداشتن تخصص سمآوری  
که جزء بیت‌المال مجله بود به علت بی آبی سوزانده و قوری چائی  
را هم روی دستش ریخته و باند پیچی ، ناشی از سوختگی و تاول  
می‌باشد.

خواستم بگویم برادران عزیز باید... هنوز جمله باید راتا آخر  
ادا نکرده بودم که دسته جمعی گفتند اجازه بدید هر کدام به سرکار  
خودمان برگردیم ، تا ما بخواهیم کار یکدیگر را یاد بگیریم سال‌ها  
طول می‌کشد و آنچه در این آزمایش فدا میشود فقط مجله بهلول  
است و بس.

آنگاه جواددوز رشته سخن را بدست گرفت و چنین گفت :  
اگر من بجای يك خلبان بنشینم و هواپیما را به پرواز در آورده  
و مواضع نظامی « ۱۰۰ دام » را به آتش بکشم ، خلبان هم می‌تواند  
بباید مجله بهلول را با روی جلدی زیبا و چند رنگ و مطالب گوناگون  
منتشر کند !؟!

در این صورت مسئله تخصص خود به خود از بین میرود اولی  
سال‌ها وقت لازم دارد تا من خلبان شوم و خلبان ژورنالیست!؟!





مدیر مسئول و سردبیر  
سید احمد سکاکی

دبیر شورای نویسندگان - دکتر فرآز  
محل اداره: شهروردی شمالی، پلاک ۱۳۱  
مقطع ۱۵ پستی - تلفن ۸۵۰۹۸۵  
اطالاب وارده - سردرد نخواستند

سال سی و یکم

هفته نهم - سیاسی - انتقادی

دوره جدید شماره ۷۸

چاپ آریا تلفن ۶۴۴۷۰۵

در کمترین مدت خط و نقاشی

را بنحو احسن فرا گیرید

۸۳۴۷۰۷

## بقیه سرمقاله

... و اینجاست که بمحض طرح چنین گفتاری در منبر، نامه‌ای از دانشجویی جهت خانواده‌اش (که ما نیز آنرا مشاهده کردیم) بایران می‌رسد و نویسنده‌ی نامه از نبودن سوخت (و یا بگفته‌ی سخن‌رانی دیگر که ایشان هم گفته‌اند: «در منزل امام پودر لباسشویی یافت نمی‌شود») و پودر لباسشویی

در وطنش اظهار نگرانی نموده و در نامه‌اش متذکر شده که در مورد «نفت» برایتان متأسفم ولی میتوانم لاقلاً برای شما از خارج کشور پودر لباسشویی بفرستم!! که درست در همینجاست که بخاطر طرح چنین مسائلی آبروی کشور و رهبر و مردم این دیار در برون مرزهای کشور بازی گرفته شده و



## رباعیات شوهرخواهر پرفسور عمر خیام

صد کوزه آب بهر ما نون نشود از بهر فاطمی حرف توتنبون نشود

هر روز دوصد چیز بجنبد اما زان جمله یکی منارجنبون نشود

\*\*\*

دیروز به پیش یار مهمان بودم تا ساعت ده خدمت ایشان بودم

از اینکه ولش کردم و رفتم منزل تا صبح بمثل سگک پشیمان بودم

\*\*\*

شد دختر من سال گذشته مردود زیرا که بفکر درس و تحصیل نبود

میرفت بجای مدرسه هر شب و روز دزدانه به پیش پسر مش محمود

قیمت‌ها که دلیل روشن آنهم وجود جنگ در کشور است هیچ دسته و طبقه‌ای از مردم در تنگنا و قحطی نبوده و نیستند! و بامید پروردگار نخواهند بود!

... و سخن کوتاه اینکه بگوئیم که اگر «امام علی گونه‌ی» ما حتی از داشتن ساده‌ترین وسایل اولیه‌ی زندگی، جهت آسایش خودشان صرف نظر میکنند و با این کهولت سن، سختی و مشقت را بوجودشان روا میدارند نه بدلیل آن است که تهیه‌ی این قبیل وسایل پیش پا افتاده برایشان مقدور و میسر نیست، نه هرگز،

دشمنان آزادی و استقلال این مملکت بگونه‌هایی متفاوت کمال بهره‌برداری رامیکنند! در صورتیکه ما بخوبی میدانیم که با وجود اوضاع نابامان و درهم اقتصادی و صنعتی کشور و درگیر بودن در جنگ ناخواسته با بعضی‌های متجاوز عراق، هنوز هم در کشور ما، هم سوخت و هم پودر لباسشویی! و هم سایر احتیاجات اولیه‌ی زندگی روزمره برای تأمین زندگی همه‌ی مردم در سطحی معمولی و عادلانه وجود داشته و دارد!

... و با وجود بالا بودن

هرگز که چنین نیست! بلکه در این مورد فقط و فقط مسأله‌ی خواستن و نخواستن مطرح است و بس...

همچنانکه مولا علی هم اگر لباس وصله‌دار به تن میکردند و یا سر گرسنه بر بالین می‌نهادند، نه بخاطر نداشتن بود که حضرتشان خلیفه بودند و همه چیز و حتی بیت‌المال مسلمین هم در دسترس و در اختیارشان، بلکه فقط بدان خاطر بود که «نمی‌خواستند»، و این را می‌خواستند تا در قالب فقرا و مستضعفین فرو رفته و درد دل آنها را بهتر درک کنند!

که «امام امت» هم، همانند سلف رشید و دلیرشان در همین اندیشه و تأملند! ... وجه بهتر که شاگردان و پیروان «امام» قدر این ارزش‌های والایی را که جزء ذات رهبر انقلاب ماست بخوبی دانسته، و چنین سطحی و دور از اندیشه و تفکر عمیق درباره‌ی کارهای «علی گونه‌ی» این «کهن‌سال» ترین مرد تاریخ آزادی بشر سخن نگویند!!



کمبود ممکن هزاران آلمانی را  
عاصی کرده است»

چیه هی رنق میزنین؟!  
اینجارو براتون آلمان ساختم  
اونوقت اینم جای تشکر تونه؟!!



سفیر شوروی در واشنگتن گفت: خبر آزادی گروگان‌ها را به فال نیک میگیرم.

بتریک میگم... آخه از شما چه  
پهنون می ترسیدم ایرانیا لانه جاسوسی  
مارو هم اشتغال کنن!!

ایران

سفیر  
شوروی





پخشیه ۱۲ بهمن ماه  
شش تومان  
شماره ۷۸  
۱۳۵۹



# بهبولک

بهبولک به هیچ دسته و حزب و جمعیت و مرام و مملکت و اقلیتی وابسته نیست بجز تمام بی ستاره های جهان!

فروش... کوره پز... آهنگر... نجار... الکتریکی... لوله کش... موقت فروش... نقاشی

## کنفرانس کار و کنفرانس بیکاری!!

در تهران دولت مردان طوسی چندین نشست با تعطیل کار ساختمانی  
برای مردم بیکاری درست کردند و در مشهد نخست وزیر و استانداران  
سراسر کشور برای تهیه کار نشست دیگری داشتند!

رنگ فروش... شوقاژ کار... اسفالت کار...

نیشه بر... کولر ساز... پوره فروش... براق فروز...

ساز... کار... کار...



ولی مانند بعضی  
از کنگره های پزشکی بدون  
اینکه مرض را که همان تعطیل  
کار ساختمانی است تشخیص  
دهند کنفرانس به کار خود  
خاتمه دان

وصه و چند شغل دیگر... نجاری ساز... قیرگونی کار... سنگ کار... کابینت ساز...